



آغازگران پژوهش زبان پهلوی در ایران

عسکر بهرامی



فرهنگ معاصر
انتشارات



فرهنگ معاصر

تهران، خیابان طالقانی غربی، خیابان فریمان، شماره ۲۸، کدپستی: ۱۴۱۶۸۶۴۱۸۲

تلفن: ۵-۶۶۹۵۲۶۳۲؛ واحد فروش: ۶۶۹۷۳۳۵۲؛ فکس: ۶۶۴۱۷۰۱۸

E-mail: farhangmoaserpub@gmail.com - Website: www.farhangmoaser.com



farhangmoaser



@ farhangmoaaser

آغازگران پژوهش زبان پهلوی در ایران

عسکر بهرامی

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی:

واحد کامپیوتر فرهنگ معاصر

چاپ اول: ۱۴۰۱

کلیه حقوق این اثر متعلق به «مؤسسه فرهنگ معاصر» است و هر نوع استفاده بازرگانی از این اثر اعم از زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری به صورت‌های مختلف از قبیل PDF، Online، کتاب صوتی یا تکثیر به هر صورت دیگر، کلاً و جزئاً قابل تعقیب قانونی است.

فهرست‌نویسی پیش از انتشار:

- سرشناسه: بهرامی، عسکر، ۱۳۴۶ -
عنوان و نام پدیدآور: آغازگران پژوهش زبان پهلوی در ایران/ عسکر بهرامی.
مشخصات نشر: تهران: فرهنگ معاصر، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۳۹] - ۱۵۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت: نمایه.
موضوع: زبان پهلوی
موضوع: Pahlavi language
موضوع: زبان‌شناسان - ایران
موضوع: Linguists -- Iran
موضوع: زبان‌شناسان
موضوع: Linguists
رده‌بندی کنگره: PIR۱۸۹۳
رده‌بندی دیویی: ۴۱۰/۰۷
شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۱۱۵۰۵

ادبیات پهلوی یک چشمه زاینده و یک زمینه
کار سرشار و غنی است.

جهانگیر تاوادیا
(پژوهشگر پارسی)

و اینک چند باشند مردمی که اندیشه زبان
پهلوی... می دارند؟

کریستیان بارتلمه
(ایرانشناس آلمانی)

پیشکش به

آن چند مردمی که اندیشه زبان پهلوی داشته اند
و آنان که اینک می دارند.

ما همچون باران
از شاخه درخت آسوریگ
قطره
قطره
قطره
چکیدیم.

بازار صابر
(شاعر تاجیک)

فهرست

یادداشت نویسنده	یازده
دیباچه	۱
فصل یکم: سرآغاز مطالعات زبانهای ایران باستان	۷
فصل دوم: ارنست هرتسفلد	۲۹
زندگی و آثار	۳۰
کوششها و آثار هرتسفلد دربارهٔ زبانهای ایران باستان	۳۷
هرتسفلد از نگاه دیگران	۴۲
هرتسفلد و آموزش زبان پهلوی در ایران	۴۶
شاگردان هرتسفلد، و دیدگاه آنها دربارهٔ استاد	۵۱
کتاب متنهای پهلوی	۶۰
فصل سوم: محمدتقی بهار	۶۱
بهار و زبان پهلوی	۶۲
ترجمه‌های پهلوی	۶۶
اندرز آذرباد مارسپندان	۶۸
نتیجه	۸۰
فصل چهارم: غلامرضا رشیدیاسمی	۸۱
رشیدیاسمی و زبان پهلوی	۸۲
نتیجه	۹۱
فصل پنجم: سیداحمد کسروی	۹۳
کسروی و زبان پهلوی	۹۶

۹۸	 کسروی و هرتسفلد
۱۰۱	 ترجمهٔ پهلوی
۱۰۹	 نتیجه
۱۱۱	 سخن پایانی
۱۱۵	 پیوستها
۱۱۷	 پیوست یک: معرفی متنها
۱۲۹	 پیوست دو: بهار و کسروی
۱۳۳	 پیوست سه: تاریخنگاری معاصر در چنبرهٔ احساسات
۱۳۹	 کتابنامه
۱۵۵	 نمایهٔ نامها

یادداشت نویسنده

در ایران آموزش زبان پهلوی در میانه دهه نخست سده چهاردهم شمسی آغاز شد. حدود ده سال بعد، تدریس پهلوی به برنامه درسی دانشگاه راه یافت و در دهه ۱۳۴۰ ش با راه اندازی رشته فرهنگ و زبانهای باستانی ایران، آموزش این زبان در کنار چند زبان دیگر دوره باستان، به صورت جدی تری دنبال شد. امروزه در چندین واحد دانشگاهی، دانشجویانی در دو مقطع کارشناسی ارشد و دکتری، زبان پهلوی را می آموزند و هر سال چندین مقاله و کتاب (تألیف و ترجمه) درباره این زبان و متنهای آن منتشر می شود. نوشته حاضر کوششی برای معرفی پیشگامان این حوزه و آغازگران این راه است و نخستین تلاشهایی که بی شک پژوهشگران بعدی وامدار آنهایند.

نگارنده سپاسگزار دوست فرهیخته، آقای دکتر مهدی سالاری نسب است که سراسر متن را با دقت و نکته سنجی عالمانه خواندند و علاوه بر اصلاح پاره ای خطاها و کاستیهای متن، نکات تحقیقی ارزشمندی را هم یادآور شدند. با این همه کاستیها و خطاهای احتمالی باقیمانده متوجه نگارنده است. همچنین بر خود لازم می داند از آقایان داود موسایی

و کیخسرو شاپوری و همکاران ایشان در انتشارات فرهنگ
معاصر، برای کوشش بی دریغشان در آماده سازی و چاپ این
کتاب سپاسگزاری کند.
نگارنده چشم به راه نقدها و نظرهاست.

ع. بهرامی

تابستان ۱۴۰۱

دیباچه

پس از ورود اسلام به ایران و تحولات پیامد آن، تا چند سده کوششهایی برای حفظ و سپس احیای فرهنگ ایران باستان صورت گرفت و برخلاف سرزمینهای دیگری که پس از ورود اسلام برخی از جنبه‌های فرهنگی از جمله زبان ملی و مادری خود را از دست دادند، ایران بسیاری از این جنبه‌ها را حفظ کرد که یکی از آنها زبان بود. این زبان، به نام پارسی یا فارسی، از هنگام آمدن پارسیان به سرزمینی در جنوب فلات ایران (احتمالاً در اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد)، که بعدها به نام ایشان پارس نام گرفت، در این سرزمین به کار می‌رفت و با برآمدن حکومت هخامنشیان، زبان رسمی آنان شد. این زبان که امروزه فارسی باستان خوانده می‌شود، در گذر زمان تحولاتی یافت و آنگاه که اردشیر بابکان، باز هم در پارس، شاهنشاهی ساسانیان را بنیان نهاد، در این سرزمین صورتی از فارسی به کار می‌رفت که امروزه آن را فارسی میانه می‌خوانند. فارسی میانه را به خطی دشوار و پرابهام می‌نوشتند؛ با این همه در این دوره، آثار بسیاری با آن نگاشتند که در گذر زمان و در آشفته‌گیهای سیاسی و اجتماعی پایان دورهٔ باستان، به ویژه در

سده‌های نخست دوره اسلامی، انبوهی از آنها نابود شدند و تنها شماری از این آثار، با موضوعات گوناگون دینی و غیردینی، از رهگذر بازنگاریهای بعدی در سده‌های سوم و چهارم هجری، به امروز رسیده‌اند.

زبان پهلوی یا فارسی میانه نیز مانند فارسی باستان، به نوبه خود، در پی دگرگونی‌هایی، به ویژه در آواها و معانی واژه‌ها، صورتی دیگر (امروزه به نام «فارسی نو») یافت و در دوره اسلامی، نخست با خط‌هایی چون مانوی، عبری و سریانی، و سپس با خطی برگرفته از خط عربی، نگاشته شد و طی چندین سده ادبیاتی با آن پدید آمد که اهمیتش بر همگان آشکار است.

با توجه به تداوم زبانی و ادبی، و انتقال مضامین دوره باستان به ادبیات فارسی، شناخت ادبیات پهلوی، چه از نظر محتوا و چه از لحاظ زبانی، برای فهم زبان و ادبیات فارسی بسی ارزشمند و لازم است. به ویژه از زمانی که تحقیقات علمی بر روی زبان و ادبیات فارسی، به شیوه جدید آغاز شد، اهمیت آگاهی از زبان و ادبیات پهلوی در گشودن پیچیدگی‌ها و ابهامات زبانی و ادبی فارسی نیز آشکارتر گشت و شماری از پژوهشگران کوشیدند با فراگیری زبان پهلوی، دسترسی بی‌واسطه‌ای به ادبیات آن بیابند. این کوشش‌ها، تا آنجا که بررسی‌ها نشان می‌دهند، از اوایل سده چهاردهم خورشیدی آغاز شدند.

در واقع نخستین نشانه‌های توجه ایرانیان به زبانهای باستانی ایران به دوره قاجار بازمی‌گردد؛ اما در این دوره نشانی از آموزش این زبانها دیده نمی‌شود. آموزش زبانهای دوره باستان در ایران، گویا از اوایل دوره پهلوی و با تشکیل کلاس درس

ارنست هرتسفلد، باستانشناس آلمانی، در تهران آغاز شد. در این کلاس شماری از فرهیختگان ادب و فرهنگ ایران گرد می‌آمدند و خط و زبان پهلوی را می‌آموختند. این گروه متشکل از شخصیتهایی بود با زمینه‌های کاری و تحقیقی مختلف و از این‌رو با نیازهای علمی متفاوت. شمار اینان به بیش از ده نفر می‌رسید؛ با این همه، تا آنجا که نگارنده یافته است، تنها تنی چند از آنان، به ترجمه متنهای پهلوی پرداختند یا دانش زبان پهلوی در تحقیقاتشان بازتاب یافت؛ حضور شماری دیگر، تنها بر اساس کنجکاوی، و گهگاهی، بود و از این‌رو نشانی از دانش پهلوی در آثارشان دیده نمی‌شود. از آن گروه نخست، سه تن با ترجمه متنهای پهلوی، بنیانگذاران دانش زبان پهلوی در ایران شدند و این راه را آغاز و برای پژوهشهای بعدی هموار کردند و در واقع بذری را کاشتند که امروزه درختی تناور شده است. این سه تن عبارت‌اند از: محمدتقی بهار، غلامرضا رشید یاسمی، و سیداحمد کسروی.

این کتاب، که حاصل سالها جست‌وجو در منابع گوناگون است، به انگیزه شناخت نخستین تلاشهای آموزش زبان پهلوی در ایران نگاشته شده است. به عنوان مقدمه بحث، و به منزله چارچوبی گاهنگاشتی برای نشان دادن جایگاه این کوششها، نخست تاریخچه‌ای - یا به بیان دقیقتر، طرحی - از پیشینه پژوهش در زبانهای ایرانی باستان در جهان، با تأکید بر مطالعات زبان و ادبیات پهلوی، و سپس آشنایی ایرانیان با این زبانها و ادبیات آنها ذکر شده است؛ با این همه به سبب اهمیت نقطه آغاز این جریان، و انگیزه‌ها و زمینه‌های شکل‌گیری

آموزش پهلوی و مسائل مرتبط با آن، ناچار دربارهٔ آغازگر این آموزش، یعنی ارنست هرتسفلد، و دستاوردها و پیامدهای حضور او، مباحثی جزئی تر هم آمده است. چنان که خواهیم دید، برخی از پژوهشگران این حوزه، در سالهای بعد، این رویدادها و دستاوردها را نادیده گرفته یا کوچک شمرد و انگیزه‌ها و زمینه‌های آنها را دیگرگون نمایانده‌اند؛ در پاسخ به این وضعیت، نگارنده با بررسی برخی دستاوردهای این جریان آموزش، کوشیده است نشان دهد که ارزش این آثار و دستاوردها فراتر از پیشگامی و فضل تقدم صرف است و برخی از آنها همچنان ارزش و اهمیت علمی قابل توجهی دارند.

در بارهٔ موضوع اصلی این کتاب، یعنی سرآغاز پژوهش پهلوی در ایران و نخستین کوششهای آغازگران این راه، تاکنون کتاب یا مقاله‌ای منتشر نشده است. در پژوهشهای مربوط به پیشگامان یاد شده، و نیز در باب زبان و ادبیات پهلوی، و تاریخ معاصر، تا جایی که نگارنده دیده است، جز اشاراتی کوتاه به آثار ایشان، مطلبی نیامده است. حتی پژوهشگرانی هم که به زندگی و آثار شخصیت‌های مطرح شده در این کتاب پرداخته‌اند، تنها گاه اشاره‌ای گذرا به دانش پهلوی آنان کرده‌اند. برای نمونه هوشنگ اتحاد که در جلد دوم پژوهشگران معاصر ایران گزارشی مفصل دربارهٔ محمدتقی بهار آورده، به آثار او در زمینهٔ زبان پهلوی نپرداخته است. همو که نیمی از جلد چهارم همین مجموعه را به معرفی احمد کسروی و آثارش اختصاص داده، به برخی از نقدهای کسروی بر هرتسفلد اشاره کرده، اما در مورد ترجمهٔ وی از کارنامهٔ اردشیر بابکان، جز یادکرد آن

در فهرست آثار، چیزی نیاورده است. بدیهی است که معرفی شایسته و بایسته تلاشهای این پژوهشگران با چنین رویکردی نو، بسی دشوار، و لازمه‌اش بررسی تمامی آثار آنان است و هم از این رو کوشش حاضر به دور از کاستی نتواند بود.

دشواری گردآوری اطلاعات دربارهٔ آغاز آشنایی ایرانیان با زبان پهلوی و زمینه‌های آن، از این هم بیشتر است. نگارنده به خوبی آگاه است که نگارش فصلی جامع و مانع در این باب، نیازمند جست‌وجوهای طولانی‌تر در منابع گوناگون، از کتاب و نشریه و رساله گرفته تا سند، و به ویژه خاطرات شخصیت‌های دورهٔ قاجار و آغاز دورهٔ پهلوی است. آنچه نگارنده در فصل نخست آورده، بر پایهٔ مطالعات و جست‌وجوهای پراکنده در برخی از منابع و مآخذ است و، چنان که پیشتر آمد، تنها طرحی اجمالی از این موضوع را به دست می‌دهد.

متن این کتاب در یک دیباچه، پنج فصل، سخن پایانی، و سه پیوست، تنظیم شده است: فصل نخست تاریخچه‌ای است از آشنایی ایرانیان با زبانهای از یادرفتهٔ روزگار باستان خویش؛ فصل دوم به زندگی و فعالیتهای نخستین آموزگار زبان پهلوی در ایران، یعنی ارنست هرتسفلد، می‌پردازد و با توجه به هدف کتاب، بر دانش پهلوی و تلاشهای او در این زمینه تأکید دارد؛ فصلهای سوم تا پنجم، با همین رویکرد، در باب سه شاگرد اصلی درس هرتسفلد، یعنی بهار و رشید یاسمی و کسروی، است که در هر مورد، پس از گزارشی کوتاه از زندگی و حیات فرهنگی آن شخص، و ارتباطش با هرتسفلد، گزارشی از کارهای او در زمینهٔ زبان پهلوی آمده و نمونه‌هایی از کارش بررسی شده

است. سخن پایانی هم به جمع‌بندی یافته‌ها اختصاص یافته است. برای پرهیز از گسست سخن، گزارش برخی موضوعات فرعی در پانویست، و مواردی هم که شرح بیشتری می‌طلبد، در پیوستهای پایان کتاب آمده است؛ از آن جمله است معرفی کامل آن دسته از متنهاي پهلوی که در متن کتاب بحث شده‌اند. به علاوه باید یادآور شد که به ویژه فصلهای دوم تا پنجم، اغلب مباحث تخصصی کتابشناختی و زبانشناختی را دربر دارند و از آنجا که چه‌بسا همه این مباحث و نیز همه فصلها مورد علاقه و استفاده خواننده‌ای واحد نباشند و خواننده بخواهد تنها فصل مربوط به یک شخص یا بحثهای عمومی تر آنها را بخواند، تلاش شد فصلها کمابیش به صورت جستارهایی مستقل تدوین شوند که به تنهایی و بدون خواندن فصلهای دیگر هم قابل استفاده و فهم باشند. چنین رویکردی سبب تکرار برخی مطالب و مباحث مشترک، در فصلهای مختلف شده است.

این کتاب، چنان که پیشتر ذکر شد، گام نخست در این موضوع است و بی‌گمان دارای کاستیهای بسیار، اما امید که آغازگر راهی نو در شناخت این جنبه نادیده از تاریخ معاصر ایران باشد.

فصل یکم

سرآغاز مطالعات زبانهای ایران باستان با نگاه ویژه به زبان پهلوی

ورود اسلام به ایران و، به تعبیری، پایان دوره باستان، از جمله در سطح سیاسی و سپس دینی، تغییرات ژرف و ماندگاری به جای نهاد. اما از یک سو، در برخی زمینه‌ها، اگر نگوییم تغییر و گسست، دست کم تحول، از مدت‌ها پیش آغاز شده بود و از سوی دیگر، پاره‌ای عناصر فرهنگی هم دیرزمانی پاییدند یا هرگز از میان نرفتند. بر خلاف پاره‌ای از کشورها که دارای تاریخ و فرهنگی دیرپا بودند و پس از الحاق به قلمرو اسلام، از جمله زبان خود را از یاد بردند، در ایران زبان تنها دوره‌ای از گذار و تحول خود را از سر گذراند که آن هم از پیش آغاز شده بود.

از حدود سال ۷۰۰ پیش از میلاد، یعنی زمان برآمدن مادیها (حک: حدود ۶۷۸ - حدود ۵۴۹ پم) و تا پایان دوره هخامنشیان (حک: ۵۵۱-۳۳۰ پم) مجموعه زبانهای عمدتاً در فلات ایران رواج داشتند که امروزه آنها را بر پایه ویژگیهای زبانی، ایرانی باستان می‌نامند. یکی از گونه‌های ایرانی باستان، که زبان سرزمین پارس، یعنی زادبوم هخامنشیان، بود، زبان رسمی این

شاهنشاهی شد. این زبان، که امروزه فارسی باستان خوانده می‌شود، در گذر روزگار دگرگونی‌هایی را از سر گذراند و هنگامی که اردشیر بابکان (حک: ۲۲۴-۲۴۲ م) شاهنشاهی ساسانیان (حک: ۲۲۴-۶۵۱ م) را بنیان نهاد، در آنجا گونه‌ای از آن زبان به کار می‌رفت که پهلوی یا فارسی میانه (نیز: پارسیگ یا پهلوی ساسانی) نام گرفته است. این زبان را به خطی می‌نگاشتند که بسیار دشوار و پرابهام بود. با این همه در این دوره، آثار قابل توجهی با آن نگاشتند که در آشوبهای روزگاران، به‌ویژه در پایان حکومت ساسانیان و تا نخستین سده‌های دوره اسلامی، بسیاری از آنها از میان رفتند. از این همه تنها شماری، غالباً نوشته‌های دینی به همراه چند متن غیردینی، از رهگذر بازنگاریهای بعدی در سده‌های سوم و چهارم هجری، تا به امروز باقی مانده‌اند. در همین دوره متنهاى دیگری نیز به این مجموعه افزوده شد (برای گزارشی از ادبیات پهلوی، از جمله، نک: تاوادیا ۱۳۵۵؛ تفضلی ۱۳۷۶؛ چرتی ۱۳۹۵).

گفتنی است که زبان پهلوی مدتها پیش از پایان دوره ساسانی، تحولاتی را آغاز کرده و به آنچه امروزه فارسی کهن یا دری می‌خوانند، نزدیک شده بود. اما از سوی دیگر، خط پهلوی، به‌رغم دشواریهای کاربرد، و حتی در شرایط سیاسی جدید که پشتیبانی حکومت را از دست داده بود، تنها در انجمنهای موبدان و برای بازنگاری و حفظ میراث باستانی به کار نمی‌رفت، بلکه همچنان تا چند سده بعد، در میان مردم نیز استفاده می‌شد که مجموعه پرشمار گورنوشته‌های یافت شده به خط و زبان پهلوی گواه روشنی بر کاربرد آن، دست کم تا اوایل سده پنجم هجری

هستند (نک: نصرالله زاده ۱۳۹۸: ۷۳).

پس از آغاز کوششهای خاورشناسان برای شناخت تاریخ و فرهنگ ایران (از اواخر سده هفدهم میلادی) و آشنایی ایرانیان با آثار آنان (عمدتاً از دوره قاجار)، به ویژه به سبب مشکلات سیاسی و اجتماعی و سرخوردگیهای ناشی از آنها، در ایران جریانی شکل گرفت، و به بیان بهتر نیرو یافت، که اغلب از آن با عناوینی چون ایرانگرایی و باستانگرایی یاد می شود. این جریان به همراه عواملی دیگر چون رویارویی و دادوستد فرهنگی ایران با هند و اروپا و جهان عرب در سده های هجدهم و نوزدهم میلادی، زمینه بازپردازی ایران و ملت را در گزارش تاریخ و گفتمان سیاسی ایران فراهم آورد. «این ایران و ملت نوپرداخته که از پیوند متون کهن و آثار باستانی ساخته شده بود، نحو جدیدی را برای بازتولید و گزارش گذشته، زبان، و فرهنگ فراهم ساخت» (توکلی طرقی ۱۳۷۳: ۵۸۳).

یکی از دستاوردهای این جریان، توجه به زبانهای ایران باستان بود که در واقع از لوازم شناخت تاریخ و فرهنگ دوره باستان به شمار می رفت. احساس نیاز به آموختن زبانهای رایج در ایران باستان که تحقیق درباره آنها به منزله جریانی مهم در شرقشناسی، به نظر از اواخر سده هجدهم میلادی و با آنتوان سیلوستر دوساسی (نک: ادامه) آغاز شد، با داوری بر پایه شواهد، از همان دوره قاجار علاقه شماری از بزرگان فرهنگ و ادب ایران را برانگیخته بود. با این همه دشواری شرایط حضور در اروپا که آموزش این زبانها در آنجا رواج داشت، مانع تحقق یافتن این خواسته می شد. این عدم دسترسی به متنهای دوره باستان و فقدان آگاهی از زبانهای

باستانی، سبب شد تا نوشته‌های تاریخنگاران نوین ایرانیان عملاً برگردان و بازنگاری آثار غربی، و بدون صلاحیت علمی در بازساخت آثار پژوهشی از نوشته‌های غیر علمی، باشند؛ مانند نامه خسروان جلال‌الدین میرزا. کسانی هم که کوشیدند در این راه نوآوری کنند و سخنی تازه بگویند، راه خطا پیمودند. نمونه بارز این رویکرد اخیر در تاریخنگاری، میرزا آقاخان کرمانی (در آینه سکندری) است که به سبب نداشتن آگاهی از دانش زبانی، دست به ریشه‌شناسیها و استنتاجهایی زده که اثرش را از اعتبار انداخته است (نک: ادامه).

نخستین نشانه‌های توجه ایرانیان به زبانهای باستانی ایران از دوره قاجار، و مشخصاً از دوره محمدشاه (حک: ۱۲۵۰-۱۲۶۴ ق/ ۱۸۳۴-۱۸۴۸ م) یافت شده، اما نشانی از آموزش این زبانها در این دوره دیده نشده است و، چنان که خواهد آمد، از اوایل دوره پهلوی آموزش این زبانها، با تشکیل کلاس درس ارنست هرتسفلد در تهران آغاز می‌شود. اما پیش از ورود به این بحث، نگاهی به سرآغاز و روند مطالعات ایران باستان و با نگاه ویژه به مطالعه پهلوی در اروپا، روشنگر خواهد بود.

ایران از روزگار باستان در کانون توجه نویسندگان یونانی (و سپس رومی) قرار داشت و انگیزه این توجه نه فقط رویاروییهای سیاسی و نظامی، بل همچنین جریانهای فکری و دانشهایی (اغلب رازآمیز) بودند که یونانیان آنها را پذیرفتند و در آثار خویش بازتاب دادند. در این آثار، زردشت، پیامبر ایرانی، حکیم و اختربینی معرفی می‌شد که بر حکیمان یونانی اثر نهاد،

از جمله بر فیثاغورث (بنویست ۱۳۷۷: ۳۴) و به ویژه بر افلاطون که دربارهٔ ارتباط او با ایران و مغان ایرانی بسیار بحث شده است (برای نمونه: زرین کوب ۱۳۵۹: ۶۴۵-۶۶۳ و ۹۵۳-۹۶۸؛ بیوار ۱۴۰۰: ۱۱۱-۱۳۹؛ مجتبیایی ۱۳۹۹). واژهٔ magic که منسوب به مغ یا مغان است، به معنای سحر و جادو، وارد زبان و فرهنگ اروپا شد (نک: برمر ۱۳۹۲: ۴۹۳-۵۰۵؛ رضایی باغبیدی ۱۳۸۸: ۲۲۹). از رهگذر این نوشته‌ها، و سپس نوشته‌های لاتینی،^۱ و سرانجام هم گزارشهای برخی مسافران اروپایی به هند و ایران، پژوهشگران اروپایی آگاهیهای دربارهٔ دین و زبان ایران باستان یافته و آثاری در معرفی آنها نگاشته بودند.^۲ در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی چند کوشش مؤثر برای بازسازی تاریخ دینهای ایران باستان انجام شد: یکی کتاب مبانی سلطنت ایران (پاریس ۱۵۹۰ و ۱۶۰۶) که بارنابه بریسن (۱۵۳۱-۱۵۹۱ م) بر پایهٔ متنهای یونانی و لاتینی نوشته بود؛ دیگری کتاب هنری لُرد (۱۵۶۳-؟؟) با عنوان کشف دین بانیان و دین پارسیان (لندن ۱۶۳۰)؛ و سرانجام هم اثر دورانساز توماس هاید (۱۶۳۶-۱۷۰۳ م) با عنوان تاریخ دین ایران باستان (آکسفورد ۱۷۰۰) که نویسنده در نگارش آن، علاوه بر متنهای یونانی و لاتینی، از نوشته‌های فارسی و عربی نیز بهره برده بود.

کتاب هاید انگیزه‌ای شد تا جوانی فرانسوی به نام آبراهام

۱. برای بازتابهایی از دین ایرانی در نوشته‌های یونانی و لاتینی، نک: بنویست ۱۳۷۷؛ یانگ ۱۹۹۷.

۲. معرفی و گزیده‌هایی از این متنها و گزارشها آمده است در: بویس ۱۹۹۰ (و ترجمهٔ فارسی آن: بویس ۱۳۹۲).

ایاست آنکتیل دوپرون (۱۷۳۱-۱۸۰۵م) برای شناخت بهتر و بی‌واسطهٔ دین ایران باستان اقدام کند. او در سال ۱۷۵۴م به هند رفت، پس از ماجراهای بسیار، با پارسیان (زردشتیان هند) ارتباط یافت و گذشته از آموختن زبانهای اوستایی و پهلوی، نسخه‌هایی از متنهای دینی آنان را به دست آورد و به فرانسه ترجمه و با نام زند اوستا در سال ۱۷۷۱م منتشر کرد (براون ۱۳۳۵: ۷۰-۷۵؛ بویس ۱۳۹۲: ۱۹۱). کتاب او که با واکنشهایی منفی هم مواجه شد، نخستین گام در شناخت دین و زبانهای ایران باستان به شمار می‌رود. ظاهراً آنکتیل دوپرون، ترجمهٔ خود را نه از اوستا بلکه از برگردان پهلوی آن فراهم آورده بود. او پیش از انتشار نخستین جلد این اثر سه‌جلدی، یک فرهنگ «زند - پهلوی - فرانسه» (۱۷۵۹) نیز تدوین کرد که در جلد سوم زند اوستا (ص ۴۳۲-۵۲۶) نیز آمده است (براون ۱۳۳۵: ۷۳).

یکی از نخستین پژوهشگرانی که از متن نویافتهٔ اوستا و از آگاهیهای فراهم‌آوردهٔ آنکتیل دوپرون بسیار و استادانه بهره گرفت، یوهان فریدریش کلویکر (۱۷۴۹-۱۸۲۷م)، استاد آلمانی الهیات و تاریخ، بود که در همان سدهٔ هجدهم ترجمهٔ آنکتیل دوپرون را به زبان آلمانی برگرداند و یک «پیوست» بدان افزود که دربردارندهٔ نخستین مجموعهٔ نوشته‌های یونانی و لاتینی دربارهٔ دین ایرانی بود. مجموعهٔ کلویکر اساس همهٔ پژوهشهای بعدی، به‌ویژه در سدهٔ نوزدهم میلادی، قرار گرفت؛ گو اینکه در این زمان بیشتر پژوهشها بر روی رشتهٔ نوپدید زبانشناسی هندوایرانی متمرکز شده بود و بر روی دیگر منابع تاریخ دین زردشتی مطالعهٔ چندانی صورت نمی‌گرفت. اما دستاورد

آنکتیل دوپرون به حوزه دین محدود نماند و آشنایی اروپاییان با زبان پهلوی، دیگر نتیجه کوشش او بود.

مدتها پیش از آنکتیل دوپرون، ساموئل فلاور نماینده کمپانی هند شرقی در ایران، رونوشتی از چند کتیبه پهلوی ساسانی را که در سال ۱۶۶۷م فراهم آورده بود، در نشریه گزارشهای فلسفی لندن (شماره ژوئن ۱۶۹۳، ص ۷۷۵-۷۷۷) به چاپ رساند. توماس هاید هم تصویرهایی از کتیبه‌های پهلوی را در کتابش چاپ کرده، اما هنوز کسی موفق به بازخوانی آنها نشده بود (براون ۱۳۳۵: ۹۱-۹۲).

در اواخر سده هجدهم، آنتوان ایزاک سیلوستر دو ساسی (۱۷۵۸-۱۸۳۸م)، استاد فرانسوی زبانهای عربی و فارسی، با خواندن گزارشهای جهانگردان اروپایی، به ویژه سفرنامه کارستن نیبور (۱۷۲۳-۱۸۱۵م) درباره کتیبه‌های پهلوی ساسانی، به پژوهش بر روی آنها علاقه‌مند شد.

نیبور نخستین مسافری بود که رونوشتهایی از کتیبه‌های فارسی باستان را به اروپا برد. این جهانگرد دانمارکی، پس از سفری به عربستان، در ۱۷۶۵م به شیراز رسید و در بازدید از نقش رجب و نقش رستم، رونوشتهایی هم از چند کتیبه پهلوی، پارتی، و یونانی شاهان ساسانی تهیه کرد. او همچنین از دو کتیبه همانند شاپور دوم (حک: ۳۰۹-۳۷۹م) و شاپور سوم (حک: ۳۸۳-۳۸۸م) در طاق بستان نیز رونوشت برداشت. در دهه ۱۷۸۰م هم مسیو آبه دوبوشان رونوشتهایی از آنها فراهم آورد که سیلوستر دو ساسی، بر اساس آنها و به کمک فرهنگ لغات پهلوی آنکتیل دوپرون، این دو کتیبه را رمزگشایی کرد و خواند

که این اقدام را سرآغاز مطالعات خط و زبان پهلوی می‌دانند (نیرگ ۱۹۶۰: ۴۰)؛ اقدامی که به نوبه خود راه را برای رمزگشایی خط میخی فارسی باستان هموار ساخت. او نتایج تحقیقاتش را در چهار رساله آورد و آنها را در سالهای ۱۷۸۷ تا ۱۷۹۱ م در فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات پاریس قرائت کرد و سپس در کتابی با عنوان رسالاتی در باب آثار باستانی گوناگون ایران و در باب سکه‌های شاهان سلسله ساسانی ... منتشر ساخت. چنان‌که اشاره شد، پژوهشهای سیلستر دو ساسی بر روی کتیبه‌های پهلوی که عمدتاً در این کتاب آمده‌اند، کلیدی برای گشودن یکی دیگر از زبانهای ایران باستان، یعنی فارسی باستان، هم شدند.

از رهگذر متنهای یونانی و همچنین کتاب مقدس، اروپاییان با برخی شاهان هخامنشی آشنا شده بودند. مسافران اروپایی هم، به ویژه از سده هفدهم میلادی، از آثار و ساخته‌های ایشان در برخی نقاط ایران، از جمله تخت جمشید، خبر داده بودند. شماری از آنان به کتیبه‌هایی اشاره کردند که بعدها دیگران، به ویژه پیترو دلاواله (۱۵۸۶-۱۶۵۲ م) و گرنلیوس دو بروین (۱۶۵۲-۱۷۲۶ م)، با نسخه‌برداری و تهیه تصاویری از آنها، کنجکاو پژوهشگران را برانگیختند؛ بدین ترتیب مطالعاتی طولانی برای شناخت و رمزگشایی این خط، مشهور به خط میخی،^۱

۱. اغلب منابع نوشته‌اند نام میخی (cuneiform) را نخستین بار انگلبرت کیمپر (۱۶۵۱-۱۷۱۶ م)، جهانگرد آلمانی، در کتابش (۱۷۱۲) برای نامیدن این خط به کار برد (لوکوک ۱۳۸۲: ۱۷). توماس هاید (۱۷۰۰: ۵۵۶-۵۵۷) اصطلاح هرمی یا میخی را برای این اشکال استفاده کرد، اما آنها را نه خط بلکه تریینات ساختمان می‌دانست. او (همان: ۵۴۸) حتی در کتیبه‌های پهلوی هم منکر وجود هرگونه خطی بود.

آغاز شد. چندین دانشمند، همزمان به رمزگشایی نشانه‌هایی میخی پرداختند و هر یک موفق به انجام بخشی از کار شدند؛ بدین ترتیب زبان هخامنشیان، امروزه به نام فارسی باستان، از فراموشی به در آمد و کتیبه‌های آن خوانده شدند (اشمیت ۱۳۸۲: ۱۲۰؛ لوکوک ۱۳۸۲: ۱۷-۲۳). سرانجام این موفقیت به نام هنری رالینسن (۱۸۱۰-۱۸۹۵ م) افسر و دیپلمات انگلیسی، ثبت شد که در ادامه پژوهشهای دیگران، و با خواندن نشانه‌های ناخوانده دیگری از این خط، جریان رمزگشایی را به مرحله‌ای رساند که توانست ترجمه انگلیسی نسبتاً کاملی را از کتیبه داریوش در بیستون به دست دهد. او این ترجمه را در انجمن آسیایی لندن ارائه و در نشریه آن انجمن چاپ کرد. این رویداد از جنبه دیگری هم اهمیت دارد و تا جایی که نگارنده دیده است، سرآغاز آشنایی ایرانیان با زبانهای ایران باستان است.

رالینسن، که در آن سالها در ایران به سر می‌برد، ترجمه فارسی این کتیبه را در سال ۱۲۶۳ ق/ ۱۸۴۷ م به خواست محمدشاه قاجار تقریر کرد و مورخ‌الدوله سپهر (۱۲۱۶-۱۲۹۷ ق)، مشهور به لسان‌الملک، تحریری از آن فراهم آورد. این ترجمه کتیبه بیستون ظاهراً نخستین گام در زمینه شناخت زبانهای ایران باستان در این سرزمین است. این ترجمه که نسخه خطی آن در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود، تاکنون چندین بار به چاپ رسیده است (از جمله، نک: رالینسن ۱۳۸۸). محمدحسن خان اعتمادالسلطنه^۱ (۱۲۵۹-۱۳۱۳ ق) بخشی از این کتیبه (فهرست ایالت‌های

۱. اعتمادالسلطنه در کتاب دیگرش با عنوان تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید

هخامنشی) را در کتابش، در رالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان، نقل کرده است (رالینسن ۱۳۸۸؛ اعتمادالسلطنه ۱۳۶۳: ۱۰۸).^۱ این ترجمه فارسی دست کم از این نظر اهمیت دارد که آن را رالینسن، یعنی نخستین مترجمش به یکی از زبانهای امروزی، فراهم آورده است.^۲

در اواخر دوره قاجار اقدام دیگری در شناخت و معرفی زبانهای ایرانی باستان صورت گرفت. میرزا فرصت شیرازی (۱۲۷۱-۱۳۳۹ ق)، از شخصیت‌های فرهنگی این دوره، که بیشتر به سبب کتابش درباره آثار باستانی فارس (آثار عجم) شهرت دارد، کتابی هم درباره دستور زبان فارسی باستان نوشت که با عنوان در نحو و صرف خط آریا (به همراه رساله‌ای در جغرافیای هند) به صورت سنگی در هند چاپ شد. او می‌گوید که این خط را از اُسکار مان (۱۸۶۷-۱۹۱۷ م)، پژوهشگر آلمانی، که برای تحقیق درباره گویشهای ایرانی در فارس به سر می‌برد، آموخته است. فرصت در همین کتاب خبر از تألیف کتابی در بردارنده لغات

→ ایران خطوط میخی را «خطوط پیکانی» می‌نامد (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۳: ۱۲۷ و ۱۳۷).

۱. چنین می‌نماید که اعتمادالسلطنه ترجمه فارسی رالینسن را دیده، با این همه از ضبط نامها برمی‌آید که او از منابع اروپایی بهره برده است.

۲. در مقدمه نگارنده این سطور بر بازچاپ این متن، به خطا آمده است: «اعتمادالسلطنه هم در در رالتیجان ... از رالینسن ... و قرائت او از این کتیبه یاد می‌کند اما اشاره‌ای به ترجمه فارسی آن ندارد، از این رو احتمالاً ترجمه کتیبه بیستون پس از تألیف کتاب اعتمادالسلطنه فراهم آمده است» (رالینسن ۱۳۸۸: ۱۰۴). این احتمال اخیر به کلی خطاست، زیرا اعتمادالسلطنه بعدها و در دوره ناصرالدین شاه می‌زیسته است.

فارسی باستان (که خود آن را لغات جمشیدی نامیده است) می دهد.^۱ دستور فارسی باستان فرصت یکی از نخستین آثار در این زمینه است و پیش از آن حتی به زبانهای اروپایی هم دستوری جامع منتشر نشده بود. این اثر البته کاستیهای بسیار دارد، اما در زمانی نوشته شده است که مطالعات فارسی باستان هنوز در آغاز راه بود. بازتاب این اثر در میان بزرگان فرهنگ ایران گواه علاقه آنان به آشنایی بی واسطه با نوشته های ایران باستان است.^۲

حسینقلی خان نظام السلطنه مافی (۱۲۴۸-۱۳۲۶ق) در نامه ای به تاریخ ۲۱ شوال ۱۳۲۲ق از کتاب فرصت «درباره انکشاف خط میخی» یاد می کند که وی از شیراز برایش به تهران فرستاده است (نظام السلطنه مافی ۱۳۶۱: ۶۹۱/۳). علی اصغر حکمت نیز در خاطراتش می نویسد: «شنبه دوم ذیحجه الحرام ۱۳۲۶ق: صبح از خواب برخاستم بارش سختی می آمد. لهذا به مدرسه نرفته مشغول مطالعه رساله خط میخی تألیف میرزای فرصت و مشق کردن آن خط از روی آن بودم» (حکمت ۱۳۸۴: ۱۵۸/۱).^۳ بنابراین ترجمه کتیبه بیستون و کتاب فرصت، از نخستین گامهای ایرانیان برای شناخت زبانهای ایران باستان به شمارند، با این همه حدود تأثیر آنها بر مخاطبانشان در فراگیری این زبانها دانسته نیست.

فرصت در کتاب آثار عجم نیز ترجمه هایی از کتیبه های

۱. نگارنده، به رغم جست وجوهای بسیار، اثری از این کتاب نیافت.

۲. برای گزارشی درباره این اثر، نک: بهرامی ۱۳۸۸: ۲۶-۳۱.

۳. حکمت همچنین در یادداشتهای روزانه اش اشاره می کند که ارباب جمشید زردشتی مقداری خط زند [اوستا؟] به او آموخت (حکمت ۱۳۸۴: ۲۰۹/۱).

فارسی باستان (میخی) و پهلوی، گاه با شرح و تفسیر، به دست داده است (ازجمله: فرصت ۱۳۷۷: ۲۵۹، ۲۷۳ به بعد، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۹۹-۴۰۰، ۶۳۷).^۱

از همان اواخر سده نوزدهم میلادی فعالیتهای هیأت‌های باستانشناسی فرانسه در ایران آغاز شده بود که در گروه ایشان متخصصان زبانهای باستانی (و تمدنهای همسایه) هم حضور داشتند. در هیأت فرانسوی که در شوش و نواحی پیرامون آن کاوش می‌کرد، کسانی - مانند ونسان شیل (۱۸۵۸-۱۹۴۰م) - حضور داشتند که به سبب فضای فرهنگی منطقه و نیازهای هیأت، متخصص زبانهایی باستانی چون ایلامی و اکدی بودند؛ اما اینکه تا چه اندازه با زبانهای ایرانی باستان آشنایی داشتند، از نوشته‌های آنان اطلاعی حاصل نمی‌شود. باین همه اگر آنان در این زمینه دانشی می‌داشته‌اند، یا

۱. مصحح آثار عجم، به دانش فرصت در خطوط پهلوی و میخی اشاره می‌کند (رستگار فسایی ۱۳۷۷: ۸۰). خود فرصت هم از مستر بلکمن «سیمکش اداره تلگراف انگریز» در شیراز یاد می‌کند که «چون از خواندن خط پهلوی ربطی داشت، در نزد وی قدری از آن خط بهره گرفتم ... و قدری از ترجمه خطوط پهلوی منقوره بر احجار مذکوره یافتم» (فرصت ۱۳۷۷: ۲۴۵). او در گزارش نقش رستم نیز می‌نویسد: «فقیر خطوط پهلوی را از وی اخذ نمودم» (همان: ۴۶۷). با این همه، نگارنده تردید دارد که عبارت «اخذ نمودن» را به آموختن بتوان تفسیر کرد. دست‌کم در نقل ترجمه‌های کتیبه‌ها (و نیز شرح برخی آثار و نقش برجسته‌ها) فرصت از جهانگردان یا کتابهایی (بدون ذکر نام و صرفاً با عناوینی چون «سیاحی»، «سیاحی فرانسوی»، «کتاب انگریزی»، «کتاب سیاح انگریز»، «مسافرت‌نامه انگریزی»، «کتاب تاریخ روسی») یاد می‌کند که از آنها نقل کرده یا بهره برده است (همان: ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹-۴۰۰). در اغلب این موارد، فرصت پس از پایان گزارش آن شخص، توضیحات خود را پس از عبارت «مؤلف گوید»، آورده و بدین ترتیب آنها را متمایز نموده است.

متخصصان زبانهای ایرانی در میانشان می‌بودند، باز هم به نظر می‌رسد که حضورشان در ایران، تأثیری بر جریان آشنایی ایرانیان با زبانهای ایران باستان نداشته است یا دست بالا در حد ایجاد کنجکاوی در برخی از فرهیختگان برای کسب آگاهی از زبانهای دوران باستان بوده است.

محمدتقی بهار، از نخستین علاقه‌مندان به زبان پهلوی بود. او که به طور جدی به فراگیری زبان پهلوی پرداخت و آثاری در این زمینه منتشر کرد (نک: فصل سوم) در مقدمهٔ سبک‌شناسی (به تاریخ ۱۳۲۱ ش) می‌نویسد: «ادبیات فارسی تا سی - چهل سال پیش دو پایه بیش نداشت: یکی علوم مقدماتی زبان عرب، دیگر تتبعات و مطالعات در متن زبان فارسی و فرا گرفتن قواعد ناقص زبان و تاریخ و لغت.» بهار پس از اشاره به دگرگون شدن تاریخ شرق، که در پی خواندن کتیبه‌ها و انتشار تاریخهای یونان و روم و تاریخهای قدیم عرب، و کاوشهای باستانشناختی رخ داد، می‌نویسد: با انتشار ترجمهٔ اوستای آنکیتیل‌دوپرون و آشنایی غربیان با آن و بازخوانی زبانهای پهلوی و اوستایی، دانشی شکل گرفت که آن را ایرانشناسی نام دادند.

بهار با تأکید بر ضرورت آشنایی پژوهشگران ایرانی با تاریخ و زبانهای ایران باستان، می‌نویسد که تا پنجاه سال قبل، ادبای ایران فقط با «ادبیات و تاریخ و صنایع خود طبق قاعدهٔ قدیم» آشنا بودند و مورخین نیز (سوی معدودی از اهل فضل) تنها از قسم قدیم آگاه بودند: مانند اعتمادالسلطنه و قلیلی از فضلا چون میرزا آقاخان کرمانی و غیره که اطلاعات کمی از تاریخ جدید داشته‌اند (همان: شانزده، و پانوش ۱).